

19 دوستان صمیمی ام از من نفرت دارند
و کسانی را که دوست می داشتم، از من روی گردان شده اند.
20 از من فقط پوست و استخوان باقیمانده است
و به سختی از مرگ گریخته ام.
21 شما دوستان من هستید، بر من رحم کنید،
زیرا دست خدا مرا به این روز انداخته است.
22 چرا شما هم مانند خدا مرا عذاب می دهید؟
چرا مرا به حال خودم نمی گذارید؟
23 ای کاش سخنان مرا کسی به یاد می آورد
و در کتابی می نوشت
24 و یا با قلم آهنین آنها را بر سنگی حک می کرد،
تا برای همیشه باقی بمانند.
25 اما می دانم که نجات دهنده من در آسمان است
و روزی برای دفاع من به زمین خواهد آمد.
26 یقین دارم که حتی پس از آن که گوشت
و پوست بدنم بپوسند، خدا را می بینم.
27 او برای من بیگانه نیست.
او را با همین چشمان خود خواهم دید.

Der Menschensohn ist nicht gekommen, dass er sich dienen lasse,
sondern dass er diene und gebe sein Leben zu einer Erlösung für viele.
پسر انسان نیز نیامد تا خدمت شود، بلکه تا خدمت کند و جان خود را در راه بسیاری فدا
سازد.

Matthäus 20,28

Eingangpsalm (Introitus)

Gesangbuch: 028 (Seite 101)

ای خدای من، در برابر مردم بی رحم از من
دفاع کن و بی گناهی مرا اعلام نما، مرا از
دست مردم شریر و دروغگو برهان. خدایا،
تو پناهگاه من هستی.

خدایا، تو پناهگاه من هستی. چرا رهایم
کرده ای؟ چرا از دست ظلم دشمنان
همیشه رنج بکشم؟

نور و راستی خود را بفرست تا راهنمای
من باشند و مرا به کوه مقدس که بارگاه
توست برسانند.

آنگاه در برابر قربانگاه تو خواهم ایستاد و
برای تو ای خدا، خدای من که سرچشمه
شادی هستی،
ای جان من چرا افسرده و غمگین هستی؟

بر خدا امید داشته باش زیرا که دوباره او را
ستایش خواهی کرد، چون او خدای من و
مددکار من است.

Richte mich, Gott, führe meine Sa-
che / und errette mich! * Denn du
bist der / Gott meiner Stärke.

Warum muss ich so / traurig gehen,
* wenn / mein Feind mich drängt?

Sende dein Licht und deine Wahr-
heit, dass / sie mich leiten * und
bringen zu deinem heiligen Berg
und / zu deiner Wohnung,
dass ich hineingehe zum / Altar
Gottes, * zu dem Gott, der meine /
Freude und Wonne ist.

Was betrübst du dich, / meine
Seele, * und bist in / mir so unru-
hig?

Harre auf Gott; denn ich werde /
ihm noch danken, * dass er meines
Angesichts Hil- / fe und mein Gott
ist.

Lesung aus dem Alten Testament

1. Mose 22,1-13

- 1 مدّتی بعد خدا ابراهیم را امتحان کرد و به او فرمود: «ابراهیم» ابراهیم جواب داد: «بله ای خداوند.»
- 2 خدا فرمود: «پسر عزیزت اسحاق را که خیلی دوست می‌داری، بردار و به سرزمین موریا برو. آنجا او را بر روی کوهی که به تو نشان خواهم داد برای من قربانی کن.»
- 3 روز بعد، ابراهیم صبح زود بلند شد. مقداری هیزم برای قربانی شکست و آنها را بر روی الاغ گذاشت. اسحاق و دو نفر از نوکران خود را برداشت و به طرف جایی که خدا فرموده بود به راه افتاد.
- 4 روز سوم، ابراهیم آن محل را از فاصله دور دید.
- 5 به نوکران خود گفت: «اینجا پیش الاغ بمانید. من و پسرم به آنجا می‌رویم تا عبادت کنیم. بعداً پیش شما برمی‌گردیم.»
- 6 ابراهیم هیزمها را بر دوش اسحاق گذاشت و خودش کرد و آتش برای روشن کردن هیزم برداشت و برای گذراندن قربانی با هم به راه افتادند.
- 7 اسحاق گفت: «پدر»، ابراهیم جواب داد: «بله پسرم؟»
- 8 اسحاق پرسید: «می‌بینم که تو آتش و هیزم داری، پس بزه برای قربانی کجاست؟» ابراهیم جواب داد: «خدا خودش آن را آماده می‌کند.» هردوی آنها با هم رفتند.
- 9 وقتی آنها به جایی رسیدند که خداوند فرموده بود، ابراهیم یک قربانگاه درست کرد و هیزمها را روی آن گذاشت. پسر خود را بست و او را روی قربانگاه، روی هیزمها قرار داد.
- 10 سپس چاقو را به دست گرفت تا او را قربانی کند.
- 11 اما فرشته خداوند، از آسمان او را صدا کرد و گفت: «ابراهیم، ابراهیم» او جواب داد: «بله، ای خداوند.»
- 12 فرشته گفت «به پسر خود صدمه نزن و هیچ‌کاری با او نکن. من حالا فهمیدم که تو از خدا اطاعت می‌کنی و به او احترام می‌گذاری. زیرا تو پسر عزیز خود را از او مضایقه نکردی.»
- 13 ابراهیم به طرف صدا نگاه کرد. قوچی را دید که شاخهایش به درختی گیر کرده است. او رفت و آن را گرفت و به عنوان قربانی سوختنی به جای پسرش قربانی کرد.

Lesung aus einem neutestamentlichen Brief

Hebräer 5,7-9

- 7 عیسی در زمان حیات خود بر روی زمین با اشک و ناله از درگاه خدایی که به رهایی او از مرگ قادر بود دعا کرد و حاجت خویش را خواست و چون کاملاً تسلیم بود، دعایش مستجاب شد.
- 8 اگر چه پسر خدا بود، اطاعت را از راه تحمّل درد و ریج آموخت
- 9 و وقتی به کمال رسید، سرچشمه نجات ابدی برای همه ایمانداران خود گردید،

Evangelium

Markus 10,35-45

- 35 یعقوب و یوحنا -پسران زبدي- پیش عیسی آمده گفتند: «ای استاد، ما می‌خواهیم که آنچه که از تو درخواست می‌کنیم برای ما انجام دهی.»
- 36 به ایشان گفت: «چه می‌خواهید برایتان بکنم؟»
- 37 آنها جواب دادند: «به ما اجازه بده تا در جلال تو یکی در دست راست و دیگری در دست چپ تو بنشینیم.»
- 38 عیسی به ایشان فرمود: «شما نمی‌فهمید چه می‌خواهید. آیا می‌توانید از پیاله‌ای که من می‌نوشم بنوشید و یا تعمیدی را که من می‌گیرم بگیرید؟»
- 39 آنها جواب دادند: «می‌توانیم.» عیسی فرمود: «از پیاله‌ای که من می‌نوشم، خواهید نوشید و تعمیدی را که من می‌گیرم، شما هم خواهید گرفت.»
- 40 اما نشستن در دست راست و یا چپ من با من نیست. این به کسانی تعلق دارد که از پیش برایشان تعیین شده است.»
- 41 وقتی ده شاگرد دیگر این را شنیدند از یعقوب و یوحنا دلگیر شدند.
- 42 عیسی ایشان را پیش خود خواند و فرمود: «می‌دانید که در بین ملل، کسانی که فرمانروا محسوب می‌شوند، بر زبردستان خود فرمانروایی می‌کنند و رهبرانیشان نیز بر آنها ریاست می‌نمایند»
- 43 ولی در بین شما نباید چنین باشد؛ بلکه هرکه می‌خواهد در میان شما بزرگ شود، باید خادم شما باشد»
- 44 و هرکه می‌خواهد اول شود، باید غلام همه باشد.
- 45 چون پسر انسان نیامده است تا خدمت کرده شود، بلکه تا به دیگران خدمت کند و جان خود را در راه بسیاری فدا سازد.»